



## بررسی تطبیقی مؤلفه‌های رمانتیک در اشعار خلیل مطران و بیسارانی

محسن پیشوایی علوی (نویسنده مسؤول)<sup>I</sup>

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان

پروین یوسفی<sup>II</sup>

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا همدان

گلبهار نادری<sup>III</sup>

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان

تاریخ دریافت: ۳ دی ۱۳۹۸؛ تاریخ پذیرش: ۷ اسفند ۱۳۹۸؛ صص ۷۷-۱۰۶

### چکیده

مکتب ادبی رمانتیک در اواخر قرن هجدهم و تحت تأثیر تحولات و جریان‌های فکری و سیاسی طبقات متوسط اجتماعی، در کشورهای اروپایی شکل گرفت. در ادبیات عربی، خلیل مطران به عنوان طلایه‌دار مکتب رمانتیک شناخته شده است. طبیعت سحرانگیز لبنان، استعداد ذاتی، عواطف و احساسات لطیف و افکار انتقادی مطران، او را در این راه یاری نمود. در ادبیات کردی نیز مولوی کرد به مثابه برجسته‌ترین شاعر این مکتب شناخته شده است. اما با توجه به اینکه بیسارانی بیش از به یک و نیم قرن پیش از مولوی زیسته و شاخصه‌های مکتب رمانتیک در سراسر اشعار وی موج می‌زند، می‌توان نتیجه گرفت که یکی از پیشگامان مکتب رمانتیک در ادبیات کردی، بیسارانی است. از این رو، نگارندگان مقاله در صدد آنند که با روشی توصیفی-تحلیلی، ضمن شناساندن این شاعر توانمند به خوانندگان فارسی زبان، پیشگام بودن وی را در مکتب رمانتیک نشان داده و همچنین با تکیه بر مکتب تطبیقی آمریکایی، اشعار رمانتیک او را با اشعار رمانتیک خلیل مطران، شاعر معاصر عرب، مورد تطبیق و بررسی قرار دهند. یافته‌های پژوهش، ضمن توجه به پیشتاز بودن هر دو شاعر در این مکتب ادبی، این امر را نشان داده است که هر دو شاعر از بیشتر مولفه‌ها و شاخصه‌های رمانتیسم بهره جسته‌اند و در این میان نخست توصیف طبیعت سپس خیال‌پردازی و احساس سرشار دارای بیشترین بسامد هستند.

### کورتیه

قوتابخانه‌ی رمانتیک له کوتایی سده‌ی هه‌ژده و له ژئیر کارتیکه‌ریی گۆرانکاری هزری و رامباری چینی ناوه‌راستی کۆمه‌لگا له ولاته ئورویاییه کاندای پیک هات. له وپژیه‌ی عه‌ره‌بیدا، خه‌لیل مه‌تران به پیشه‌نگی ئه‌م قوتابخانه‌یه ناسراوه. سروشتی سحرآویی لوبنان، به‌هره‌ی ذاتی، سۆز و هه‌ستی ده‌روونی ناسک و هه‌سته‌مند و بیرورای ره‌خه‌یی ئه‌م شاعیره، له‌م ریگایه‌دا یارمه‌تیده‌ری بووه. هه‌روه‌ها له ئه‌ده‌بی کوردیدا مه‌وله‌ویی کورد به دیارترین شاعیری ئه‌م قوتابخانه‌یه ناسراوه. به‌لام به پیی ئه‌وه‌ی که مامۆستا بیسارانی زیاتر له یه‌ک و نیو سه‌ده پیشتتر له مه‌وله‌وی ژیاوه و مۆرکه‌کانی قوتابخانه‌ی رمانتیک له سه‌رانسه‌ری دیوانه‌که‌یدا وه به‌رچاو ده‌که‌ویت، به شیوه‌یه‌کی سه‌ره‌کی نه‌که‌وتوووه به‌ر دیده‌ی توژیه‌ران و ره‌خه‌نه‌گه‌ران؛ نووسه‌رانی ئه‌م لیکۆلینه‌وه هه‌ول ده‌ده‌ن وپرای ناساندنی ئه‌م شاعیره به‌هیز و پایه‌به‌رزه، پیشه‌نگ بوونی ئه‌و له ریبازی رمانتیکدا روون بکه‌نه‌وه و هه‌روه‌ها به پیی قوتابخانه‌ی به‌راوردکارانه‌ی ئه‌م‌ریکی، به‌ره‌مه‌ رمانتیکه‌کانی له گه‌ل به‌ره‌مه‌کانی خه‌لیل مه‌تران به‌راورد بکه‌ن. ئاکامه‌کانی ئه‌م لیکۆلینه‌وه، پیشه‌نگی هه‌ر دوو شاعیر له‌م ریبازه ئه‌ده‌بیه‌دا ئه‌سه‌لمینیت و نیشان ده‌دات هه‌ر دوو شاعیر له مۆرکه رمانتیکه‌کان که‌لکیان وه‌رگرتوووه و سه‌ره‌تا عه‌شق و سروشتخوازی و گه‌راندنه‌وه‌ی، پاشان خه‌یال و هه‌ست و جۆش زۆرتترین فره‌پاتیان بووه.

**وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی:** رمانتیزم؛ قوتابخانه‌ی

به‌راوردکارانه‌ی ئه‌م‌ریکی؛ خه‌لیل مه‌تران؛ بیسارانی

**واژگان کلیدی:** رمانتیسم؛ مکتب تطبیقی

آمریکایی؛ خلیل مطران؛ بیسارانی

<sup>I</sup> mpishvaiialavi@yahoo.com

<sup>II</sup> parvin.u94@gmail.com

<sup>III</sup> golbahar.n1991@gmail.com

## ۱- مقدمه

در اواخر قرن هجدهم میلادی تحولاتی فکری و سیاسی در کشورهای اروپایی به وجود آمد که عوامل آن ادیبان و اندیشمندان طبقه‌ی متوسط جامعه یعنی بورژواها بودند. این طبقه خواستار آزادی و مساوات بودند و همواره سعی داشتند به امتیازات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جدیدی دست یابند. بنابراین علیه رقیب سرسخت خود یعنی طبقه‌ی اشراف می‌شوریدند. آنان سرانجام توانستند از تحمل و نفوذ اشرافیان کاسته و با فروپاشی آن‌ها بستری را برای ظهور قدرت خود فراهم آورند و با رهایی از چارچوب‌های سنتی، ایده‌های شخصی خود را تحقق بخشند. طولی نکشید که این تحولات وارد عرصه‌ی ادبیات شد و به عنوان مکتبی جدید به نام رمانتیسم، در مقابل کلاسیسم قرار گرفت و فعالیت ادبی خود را آغاز کرد.

استندال در خصوص این مکتب معتقد است که رمانتیک هنری است که آثاری ادبی را تقدیم ملت‌ها می‌کند که در نوع خود بزرگ‌ترین لذت را ایجاد می‌کند. شاخصه‌ها و مؤلفه‌هایی برای این مکتب تعیین شده است؛ از جمله، توجه به عاطفه و خیال، جایگزین ساختن قلب به جای عقل به عنوان منبعی برای الهام و وطنی برای احساسات و هدایت‌گری که خطا نمی‌کند، اهتمام ورزیدن به شعر غنایی، پیروی از امیال ذهنی، خیال‌پردازی، حزن و اندوه، فرار از واقعیت، غم غربت و فردگرایی (شکیب انصاری، ۱۳۹۴: ۱۴۳). رمانتیک‌ها ندای در هم شکستن محدودیت‌ها، قواعد و اسلوب سنتی را سر می‌دادند، بر آزادی، غنا، فطرت، ذوق و مفاهیمی از این دست تمرکز می‌کردند، ساده نوشتن را مورد توجه قرار می‌دادند و از به کارگیری زبان مصنوع متکلف پرهیز می‌کردند، موسیقی و الوان جدیدی را در چارچوب زبانی دقیق به کار می‌گرفتند و در کنار آن زبان مادری خود را نیز حفظ می‌کردند (نشاوی، ۱۹۸۴: ۱۵۹). رمانتیک‌ها علاوه بر درون‌مایه‌های شعری در ساختار آن نیز تغییراتی ایجاد کردند. از جمله این تغییرات وحدت عضوی در شعر بود. آن‌ها بر خلاف کلاسیک‌ها، قصیده را همچون موجودی زنده فرض می‌کردند که هر جزء آن دارای حیات و به هم وابسته است. بنابراین هیچ بیتی را مستقل از دیگری به حساب نمی‌آورند.

خاستگاه این جنبش ابتدا در آلمان، سپس انگلستان و فرانسه و سراسر اروپا بود. سردمداران این مکتب در اروپا ویکتور هوگو، شاتو بریان، گوته، شیلر، بایرون و ... بودند. این مکتب تنها به کشورهای اروپایی محدود نشد و ادبیات سراسر جهان را دربرگرفت. کشورهای عربی از جمله کشورهای عربی بودند که به طور مستقیم از مکتب جدید تأثیر پذیرفتند. زیرا در آن زمان برخی از شاعران عربی برای فرار از استبداد عثمانی به فرانسه مهاجرت کردند و تحت تأثیر فرهنگ و ادبیات آن قرار گرفتند. یکی از این شاعران خلیل مطران (۱۸۷۲) بود. او با دانشی

که در زمینه‌ی زبان و ادبیات فرانسه داشت، تحت تأثیر این مکتب قرار گرفت و برای نخستین بار مکتب رمانتیک را وارد ادبیات عربی نمود و راه را برای دیگر شاعران از جمله شکری، مازنی، عقاد و ابوشادی هموار کرد.

برخی از شاعران کرد سده‌های هفده الی نوزده میلادی نیز در ساختار و محتوای شعر کلاسیک تغییراتی پدید آوردند و در اشعارشان را به گونه‌ای متفاوت از سنت‌ها و قواعد کلاسیستی سرودند. برخلاف برخی از پژوهش‌های حوزه‌ی ادبیات کردی گورانی که مولوی کرد را نخستین شاعر رمانتیک می‌دانند، می‌توان گفت رمانتیسم در ادبیات کردی به قرن نوزدهم محدود نمی‌شود. به عنوان مثال، خورشید رشید از روی عدم اطلاع از وجود شخصیت بیسارانی، پیشگامی رمانتیک کردی را به مولوی کرد نسبت داده است (رشید احمد، ۱۳۸۹: ۷۹) اما او از این نکته غافل بوده است که بیسارانی (۱۶۴۱ م.) یک ونیم قرن پیش از مولوی و حتی پیش از ظهور این مکتب و تعیین شاخصه‌های آن توسط ویکتور هوگو، زیباترین هنر غنایی را بر اساس عدم پیروی از نظام کهن شعری (وحدت بیت) به تاریخ شعر کردی تقدیم داشته و اشعاری را به هورامی سروده است که مصداق کامل مؤلفه‌هایی است که برای مکتب رمانتیک تعریف شده است. از این رو نگارندگان در صدد برآمدند تا با جمع‌آوری اطلاعات مربوط به مکتب فوق و تطبیق آن با دیوان بیسارانی و شرح نمونه‌هایی از اشعار رمانتیک این شاعر، پیشگامی او را در شعر رمانتیک به اثبات برسانند و او را با پیشگام مکتب رمانتیک عربی، خلیل مطران تطبیق دهند. برای تحقق این هدف به دو سؤال زیر پاسخ داده شده است:

۱- مؤلفه‌های رمانتیک در دیوان مطران و بیسارانی چگونه جلوه‌گر شده است؟

۲- وجوه اشتراک و افتراق اشعار رمانتیک مطران و بیسارانی در چیست؟

## ۲- پیشینه پژوهش

علی‌رغم پژوهش صورت گرفته پیرامون زندگی و اندیشه‌های هنری بیسارانی، هنوز جنبه‌های شخصیت ادبی وی به طور کامل شناخته نشده است. برخی از پژوهش‌هایی که در مورد وی صورت گرفته است، شامل این موارد هستند: بابامردوخ روحانی (۱۳۶۴) در کتاب تاریخ مشاهیر کرد و امین زکی بیک (۱۹۴۷) در کتاب مشاهیر کرد و کردستان و نیز فصلنامه‌ی ژئیوار به صورت کلی به زندگی و اشعار و سبک بیسارانی پرداخته‌اند. محمدپور (۱۳۸۱) در کتابی با عنوان سرود خزان به تحلیل انتقادی سبک‌شناسی اشعار بیسارانی پرداخته و در سه سطح زبانی و فکری و ادبی اشعار او را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. رسول نژاد و یوسفی (۱۳۹۴) در مقاله‌ی «بازتاب مفاهیم دینی و عرفانی در دیوان ملا مصطفی بیسارانی» او را به عنوان شاعری صوفی مسلک معرفی کرده، اشعار دینی و عرفانی را از دیوان او استخراج کرده و آن‌ها را مورد

بررسی قرار داده‌اند. با توجه به شباهت‌های سبک‌شناختی بیسارانی و مولوی کرد می‌توان به آن دسته از پژوهش‌ها نیز اشاره نمود که بر مولفه‌های رمانتیک در اشعار مولوی صحنه می‌نهند. به عنوان مثال، خورشید رشید احمد (۱۹۸۹) در کتابی تحت عنوان *مکتب رمانتیک در اشعار مولوی* کرد سعی نموده است شاخصه‌های رمانتیک را در آثار این شاعر نشان دهد. همچنین، بختیار سجادی (۱۳۷۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «مولفه‌های رمانتیک در اشعار مولوی کرد» برخی از ویژگی‌های رمانتیک را در آثار این شاعر مورد بررسی قرار داده است. سجادی (۱۳۹۵) در مقاله دیگری با عنوان «سبک‌شناسی ادبیات گورانی» به بررسی شباهت‌های سبک‌شناختی مولوی کرد و بیسارانی پرداخته است.

درباره‌ی خلیل مطران پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است. در این مقاله تنها به آن دسته از کتاب‌ها و مقالات اشاره می‌شود که در آن‌ها به بررسی آثار مطران و ویژگی‌های رمانتیک آن پرداخته شده است. الرمادی (۱۹۷۲) در کتاب *خلیل مطران شاعر الأقطار العربیه* پیشگام بودن مطران را در ادبیات رمانتیک عربی اثبات نموده است و با اشاره به فعالیت‌های موثر ادبی او، علت شهرتش را در سرزمین‌های عربی بیان کرده است. سعاده (۱۹۷۸) در کتاب *خلیل مطران وریث الرومانطیقه الفرنسیه و رائد الشعر العربی المعاصر* خلیل مطران را در میان شاعران عرب به عنوان وارث مکتب رمانتیک فرانسه دانسته است که این مکتب نوین را به ادبیات عربی منتقل نموده است. الحاوی (۱۹۸۱) در کتاب *خلیل مطران طلیعه الشعراء المحدثین* خلیل مطران را پیشگام و محرک ادیبان عرب برای آوردن به آثار فرانسوی و مکتب نوین رمانتیک معرفی کرده است.

حریرچی و مزرعه‌شاهی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «مظاهر رمانتیک در اشعار خلیل مطران» به بررسی مؤلفه‌های رمانتیکی مطران پرداخته‌اند. عبادیان و سلیمانی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی مکتب رمانتیک در اشعار نیما یوشیج و خلیل مطران» به بررسی مولفه‌های مکتب رمانتیک در اشعار این دو شاعر که هر دو در ادبیات مرز و بوم خود پیشگام رمانتیک هستند، پرداخته‌اند. فوزی و خنشا (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «جلوه‌های عشق در شعر خلیل مطران» از میان مؤلفه‌های رمانتیک در شعر خلیل مطران به مؤلفه‌ی عشق پرداخته‌اند و آن را به اقسام مختلفی تقسیم کرده‌اند. محمدرضایی و جاهد (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «طبیعت‌گرایی پنهان در شعر خلیل مطران» از میان مؤلفه‌های رمانتیکی اشعار مطران به بررسی جلوه‌های طبیعت‌گرایی پرداخته‌اند.

### ۳- نگاهی به زندگی و آثار خلیل مطران

خلیل مطران شاعر نامدار لبنانی و پیشگام مکتب رمانتیک ادبیات عربی در سال ۱۸۷۲ م. در شهر بعلبک و در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمد. او خواندن و نوشتن را در مدرسه‌ی ابتدایی زحله فراگرفت و سپس پدرش او را به بیروت فرستاد تا در مدرسه‌ی بطریکیه نزد استادانی چون خلیل یازجی، ابراهیم یازجی و عبدالله بستانی کسب علم نماید و ادبیات عربی و ادبیات اروپایی را فراگیرد. خلیل مطران تحصیل را کنار گذاشت و به مطالعه‌ی آثار نویسندگان و شاعران بزرگ پرداخت و به فرهنگ وسیع عربی و اروپایی آراسته شد. مطران به واسطه‌ی این غنای فرهنگی، افق‌های وسیع‌تری مقابلش گشوده شد. این دیدگاه به او یاد داد که «آینده‌ی ادبیات عربی، متعلق به آثاری نیست که شیوه‌های معنایی و ساختاری پیشین را پیروی می‌کنند، بلکه متعلق به کسانی است که درباره‌ی روح، احساسات و گرایش‌های عصر جدید در یک قالب اصیل عربی قلم زده باشند» (فاخوری، ۱۳۸۷: ۱۸۱۰).

او در سال ۱۸۹۰ م. پس از سرودن قصیده‌ای در هجو سلطان عبدالحمید، مجبور شد به فرانسه برود و مدتی را در پاریس بماند. در سال ۱۸۹۲ به مصر رفت و در اسکندریه اقامت کرد و مشغول نوشتن روزنامه‌ی *الأهرام* شد. بعد از آن در قاهره اقامت گزید و مجله *المصريه* و مجله *الجوائب المصريه* را منتشر کرد (شکیب انصاری، ۱۳۷۶: ۱۴۵). مطران علاوه بر فعالیت در زمینه‌ی روزنامه‌نگاری به کار ترجمه و نمایشنامه‌علاقه داشت. او در فعالیت‌های ترجمه‌ای خود به تاریخ، اقتصاد، اصول تربیتی، قصاید شعری و آثار نمایشنامه‌ای پرداخته است. در سال ۱۹۱۳ به همراه حافظ ابراهیم کتاب *الموجز العام فی الاقتصاد* را ترجمه نمود که در نوع خود جدید به حساب می‌آمد و توانایی مطران و توجه او را به علوم جدید نشان می‌داد.

مهم‌ترین و بارزترین موضوعاتی که در اشعار مطران نمایش داده شده است، شعر مناسبات، وصف طبیعت، عشق و شعر داستانی است. مطران در خلال این موضوعات به برخی از قالب‌های شعری و قید و بندهای آن تاخه و همین‌طور به مضامینی همچون ظلم، استعمار، جهل و خواری پرداخته است (عشقوتی، ۱۹۹۱: ۳۳). خلیل مطران اولین کسی است که در عین پایبندی به اصول پیشین، همگام شدن با عصر را در خلق آثارش ضروری دانسته و تقلید صرف از پیشینیان را مانعی برای پیشرفت می‌داند. به همین خاطر خلیل مطران را پیشگام و طلایه‌دار مکتب رمانتیک در ادبیات عربی دانسته‌اند.

از جمله مهم‌ترین عواملی که باعث گرایش مطران به اندیشه‌های رمانتیک شد می‌توان به سه مورد اشاره نمود: «تجربه‌های فردی شاعر در زندگی همچون عشق، مهاجرت و ورشکستگی مالی، دارا بودن فرهنگ غنی عربی، اطلاع از علوم مختلف و تأثیری که ابراهیم یازجی در اندیشه

و افکار او نهاد، نیز آشنایی با فرهنگ غربی و مطالعه‌ی ادبیات فرانسوی» (الموسی، ۱۹۹۹: ۱۰۱). او به اهمیت کلی قصیده در مقابل توجه به بیت تأکید کرد و وحدت بیت را که از قبل مخصوصاً نزد کلاسیک‌ها متعارف بود، مورد نقد قرار داد و این مسئله از اولین نشانه‌هایی است که او را به تأسیس این مکتب سوق داد (خورشا، ۱۳۸۱: ۱۰۷). مطران به دلیل شهرتش در مصر و شام به «شاعر القطرین» شهرت یافت و به دلیل آوازه‌ای که در تمام کشورهای عربی داشت به «شاعر الأقطار العربیه» شهرت یافت.

خلیل مطران آثار بسیاری دارد که بسیاری از آن‌ها به صورت خطی باقی مانده است. اما آثار چاپ شده‌ی او عبارتند از: *دیوان الخلیل*، *مرآه‌ی الأیام فی ملخص تاریخ العام*، ترجمه نمایشنامه‌های شکسپیر و کورنیه به عربی مثل *مکبث*، *هملت*، *عطیل*، *تاجر البندقیه*، *السید*، *سنا و الی الشباب*، همچنین ارجوزه‌هایی درباره‌ی اخلاق و حسن رفتار (فاخوری، ۱۳۸۷: ۱۰۲۳). خلیل مطران بعد از اینکه چنین آثار ارزنده‌ای را به ادبیات عربی تقدیم نمود، در اواخر حیاتش به بیماری نقرس دچار شد و در سال ۱۹۴۹ وفات یافت.

#### ۴- نگاهی به زندگی و آثار ماموستا بیسارانی

ملا مصطفی بیسارانی شاعر و عارف کرد در سال (۱۰۵۳-۱۰۵۲ ه. ق. / ۱۶۴۱ م.) در خاندانی پایبند به دین و شریعت به دنیا آمد و در بیساران نشأت یافت. او در محضر استادان مسلم وقت اجازه‌ی افتا دریافت نمود و در علم اصول نیز دست داشت (سجادی، ۱۳۸۹: ۲۱۴). مولوی و دیگران از او به نیکی یاد کرده‌اند تا جایی که مولوی او را سودایی کامل لقب داده است (*دیوان مولوی*، ۱۳۷۵: ۵۴۲). علاوه بر این، او را شاعر سره‌گوی شعر کردی معرفی کرده‌اند که فردوسی‌وار تاروپود زبان هورامی را از هجوم عناصر عاریتی زبان‌های دیگر محفوظ داشته است (محمدپور، ۱۳۷۵: ۷۹). وی از پیش‌قراولان مکتب رمانتیک است و دارای دیوان اشعاری رمانتیک با تصویرگری‌های ناب و بی‌نظیر به زبان هورامی است که خود زبانی به قدمت زرتشت و اوستا است.

عشق به عنوان مهم‌ترین مؤلفه‌های مکتب رمانتیک خمیرمایه‌ی بخش عظیمی از *دیوان بیسارانی* را تشکیل می‌دهد. همان‌طور که از اشعارش برمی‌آید او در جوانی عشقی ناکام را تجربه نمود و به عنوان دل‌داده‌ای محنت‌چشیده و شاعری شوریده‌حال و هجران‌کشیده، هنر شعری خود را اساسی برای بیان عواطف شخصی خود قرار داد و به گفته‌ی تذکره‌نویسان تا پایان عمرش به خاطر آن شکست عشقی ازدواج نکرد و مجرد باقی ماند. اشعار عاشقانه‌ی او به حدی دلنشین و شورانگیز است که با وجود گذشت یک قرن، هنوز ورد زبان عاشقان سوخته‌دل است. عشق ناکام شاعر را می‌توان مهم‌ترین انگیزه‌ی او برای ابداع مکتب رمانتیک دانست؛ زیرا

او شاعر حزن و اندوه بود و طیف وسیعی از کلمات و عناصر ماتم‌زده در دیوانش وجود دارد که انعکاس درونی او را نشان می‌دهد. بسامد بالای ترکیبات «خه‌زان، زهردی، دهر، داخ، دلّ پاره پاره، کزه‌ی جهرگ، ئاهی سهر، جامی خهم، هه‌ناسه‌ی سهر، دلّ هووناو و...» خود مهر تأییدی بر مکنونات درونی و دنیای پر غم و اندوه شاعر است که روح رمانتیکی را بر دیوان اشعار او افکنده است. علاوه بر مسئله‌ی عشق، پرورش شاعر در طبیعت زیبای هورامان و جلوه‌گاه دلربای آن در جوشش اندیشه‌های شاعر و طبع لطیف او نقش داشته و او را به خلق اشعار رمانتیک در راستای طبیعت جاندار و بی‌جان سوق داده است. از دیگر مضامین شعری او و مرتبط به ادبیات رمانتیک، غم غربت است که بیسارانی آنگاه که برای کسب علم به شهرهای دیگر سفر کرده، سروده است.

### ۵- بررسی مؤلفه‌های رمانتیک در شعر دو شاعر

#### ۵-۱- عشق

شاید بتوان گفت از میان مؤلفه‌های رمانتیک، عشق اولین و مهم‌ترین عنصر این مکتب به حساب می‌آید؛ زیرا «عنصر عشق نزد رمانیتک‌ها برترین فضیلت‌هاست که از پاکی و صفای روح و دل نشأت می‌گیرد. آنان معتقدند که عشق احساسی است که قابل ترجمه و بیان نیست و حتی گاهی به درجه‌ی پرستیدن و عبادت می‌رسد» (غنیمی هلال، ۱۹۹۸: ۱۶۷). عشق حالتی است که رمانتیک‌ها، به طور کاملاً آگاهانه در آن شروع به حرکت می‌کنند و با عشق نسبت به زن، تکامل می‌یابند. (الحاوی، ۱۹۸۱: ۱۷۹)

#### ۵-۱-۱- عشق در دیوان خلیل مطران

الحب العذری

أبکي إذا غدت الظباء فلم

أر زینه‌ی الأتراب فی السرب

فارقتها أبغی سعادتها

و الحب فی القربان لا فی القرب

(مطران، ۱۹۴۹، ج ۱: ۱۸۱)

از ابیات فوق برمی‌آید که عشق از دیدگاه شاعر، همان‌طور که از عنوانش پیداست یک عشق عذری و پیراسته از گناه است. او معشوق را به اجزایی از طبیعت که مظهر زیبایی و جمالند تشبیه می‌کند و از توصیفات مبتذل جسمانی خودداری می‌ورزد. او اگرچه از دوری و فراق یار اندوهگین است، اما برایش خوشبختی و سعادت آرزو دارد و از دوری او شکوه نمی‌کند؛ زیرا

معتقد است که لازمه‌ی عشق نزدیک بودن به لحاظ مکانی نیست؛ بلکه عشق محبت قلبی و نزدیکی دل‌ها به یکدیگر است.

لقد ذکرتک و النهار مودع  
و القلب بین مهابه‌ی و رجاء  
و خواطری تبدو تجاه نواظری  
کلمی کدامیه‌ی السحاب إزائی  
و الدمع من جفنی یسیل نضاره  
فوق العقیق علی ذری سوداء  
(۱۹)

در این ابیات، تمام عناصر ادبیات از جمله خیال، عاطفه و اندیشه با هم در پیوستگی تام قرار دارند. شاعر اندوه و خاطرات محبوبش را با دیدن غروب آفتاب و پایان یافتن روز به خاطر می‌آورد. او خاطراتش را در مقابل چشمانش مجسم می‌بیند، درحالی که به خاطر اشک‌های خونینش آن‌ها را همچون ابرهای سرخی می‌یابد که در آسمان نظاره می‌کند. گویی سرخی شفق شاعر را به یاد خاطرات گذشته انداخته است، که دور شده‌اند و جز اندوه و ایجاد فضایی غم‌انگیز اثری از خود به جای نگذاشته‌اند. او اشک‌هایش را به عقیقی تشبیه نموده که بر بالای قله‌هایی سیاه قرار گرفته‌اند. اینجاست که شاعر غم عشق را با وصف طبیعت درمی‌آمیزد و با بیانی ساده و بدون تکلف، تصویری صادقانه از احساساتش خلق می‌کند.

#### عاشق متیم

ماذا یعانی فی الهوی أهل الهوی  
من سفک دمع و احتراق صدور  
فی الحی أعراییه‌ی هدرت دما  
لولا الهوی ما کان بالمهدور  
حسنا تخطر بین ابیات الحمی  
خطرات عین فی الحنان و حور  
بدلال غصن فی حلی نواره  
و جمال شمس فی غلاله‌ی نور  
(ج ۲: ۱۹۸)

مطران آنگاه که از عشق و سختی‌های آن همچون اشک، اندوه و گریه سخن می‌گوید در واقع شکوه‌ای از معشوق ندارد. او با خود می‌گوید که، اهل عشق از چه می‌نالند، آیا از اشک ریختن و سوزش قلب شکوه می‌کنند. شاعر معتقد است که اینها همه آثار عشق است؛ پس جای



گله و شکایت نیست. او معشوق زیبارو را به صحرانشینی بدوی تشبیه نموده است که در میان قبایل می‌گردد و خون آنان را می‌ریزد. اما اگر عشق نبود، خون کسی ریخته نمی‌شد و کسی از درد عشق نمی‌مرد. شاعر مردن عاشقان را به خاطر وجود عشق می‌داند و معشوق خود را سرزنش نمی‌کند. در ادامه باز به سراغ تمجید و توصیف زیبایی‌های معشوق می‌رود و چشمان حورآسای او را ستایش نموده و خرامان راه رفتنش را به درختی سراپا شکوفه و زیبایی‌اش را به روشنی آفتاب مانند می‌کند.

یکی از جلوه‌های عشق در اشعار خلیل مطران، عشق و اشتیاق نسبت به وطن است. اگرچه زادگاه او لبنان و شهر بعلبک است، اما او هر جایی را که در آن آسایش را تجربه نموده، مدح گفته است. مثلاً شاعر در مدح مصر اشعاری سروده و اشتیاق خود را نسبت به آن ابراز داشته است. البته این به معنای عدم پایبندی مطران به شهر و دیارش نیست؛ چراکه آن زمان به دلیل آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی در لبنان، شاعر آرامش خود را در مکان‌های دیگری غیر از زادگاهش جستجو می‌کرد. در نتیجه، مصر به دلیل داشتن محیطی آرام‌تر، می‌توانست مأمن و پناهگاه این شاعر رمانتیک و آسایش‌پسند باشد. او ابیات زیر را در مدح و ستایش مصر سروده است و کرامت و وجود خود را از او می‌داند و حاضر است مال و جسم و روح خود را فدای آن کند.

يا أيها الوطن العزيز فدى

لك مالنا و الروح و البدن

منك الكرامه و الوجود معا

فإذا استعدتهما فلا حزن

(ج ۳: ۴۱۷)

و اما شاعر در ابیات زیر اشتیاق خود را این بار نسبت به زادگاه و وطن اصلی خود، بعلبک، اظهار می‌نماید. او می‌ایستد و آنچه از زیبایی‌های دیار خود می‌بیند، با عاطفه و خیال شعری‌اش درمی‌آمیزد. وی وطنش را باغ سبزی می‌داند که زیر سایبانی از غنچه‌های شاداب و ظریف آرمیده است. این توصیفات بیانگر آن است که شاعر نسبت به دیارش دیدگاهی رمانتیکی و آرمانی دارد.

كم وقفهـی فی بعلبک وقفتهـا

أرمی الجهات بناظر رواد

بینا أعید الطرف عنها راویا

عجبا و إعجابا إذا هو صاد

الروضه‌ی الخضراء تحت مظله‌ی

من ناصع النوار في الأعواد  
(ج ۱: ۳۴۰)

### ۵-۱-۲- عشق در دیوان بیسارانی

عشق به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های رمانتیک، خمیرمایه‌ی بخش قریب به اتفاق دیوان بیسارانی را تشکیل می‌دهد. از ویژگی‌های عشق در اشعار او می‌توان به عاطفه‌ی صادق و عشقی پاک و عذری اشاره کرد که قدم از جاده‌ی عفاف بیرون ننهاده و هر جا به توصیف معشوق می‌پردازد، به زلف، چشم و خط و خال او بسنده می‌کند و از توصیفات جسمانی و رکیک امتناع می‌ورزد؛ بدین گونه بر پاکی و بی‌آلایشی عشق خود صحنه می‌گذارد.

شیرین سیای تو شیرین سیای تو  
به هر دو دیده‌ی مه‌ست سیای تو  
به نیم نیگای ناز ناگادیای تو  
به تاق نه بروی قه‌لهم کیش تو  
به موژه‌ی ناواک ژار نیش تو  
به ریژه‌ی رازان شه‌که‌رریز تو  
به بالآ چوون سه‌رو خه‌رامان تو  
به جه‌ور و جه‌فای بی‌سامان تو  
یه گشت سه‌وگه‌ند بو جه‌مین وینه‌ی جام  
دووری تو که‌ردن خه‌و وه‌نهم حه‌رام  
(بیسارانی، ۱۳۹۵: ۲۴۵)

قیبلم داخه‌وه قیبلهم داخه‌وه  
تو وه‌ش بای مه‌ردان من به داخه‌وه  
داخو بو تو به‌ی وه به‌یداخه‌وه؟  
مه‌یل که‌ی وه جه‌سته‌م به ده‌ماخه‌وه؟  
په‌ی چی‌ش؟ وه بی تو بینایی دیده‌م  
سپای خه‌م نه دل وه‌نهم بی‌هن جه‌م  
(۵۶۰)

شاعر در اشعارش معشوق خود را با نمادهایی همچون قبله، چراغ، زلیخا و شیرین، مورد خطاب قرار می‌دهد که این اسامی نشان از عشق زمینی او دارد. در شاهد اول، شاعر به محاسن و زیبایی‌های یار از قبیل چشمان سیاه مست، نیم‌نگاه ناز، ابروی کمان، مژگانی که همچون تیر

زهرآگین است، لبخند شکرین، قد و بالای سروآسا و بی‌وفایی‌هایش سوگند یاد می‌کند که هجرانش خواب و آسایش را از او ربوده است.

شاعر در شاهد دوم، خود را به سرزمینی تشبیه می‌کند که سپاه غم عشق آن را محاصره کرده است و آرزو می‌کند معشوق با دیدار خود، آن غم و اندوه را از سینه‌ی او بزدايد. سعادت و خوشبختی را در وصال یار و بدبختی و شقاوت را در هجران او می‌بیند و عشق به حدی در وجود او ریشه دوانده که آتش دوزخ را در مقابل آتش جدایی از یار عذاب نمی‌داند (۲۹۷). گاه عشق تا حدی او را از خود بی‌خود ساخته و عنان اختیار از کف او ستانده که مذهب شیخ صنعان را در پیش می‌گیرد و بی‌پروا از طعنه‌ی رقیب و اغیار، دین و ایمان خود را باخته و تسلیم محض معشوق می‌گردد، از هر دین و آیینی دست کشیده و زناز دین معشوق را به کمر می‌بندد و در نهایت اعلام می‌دارد که پروایی ندارد از اینکه همگان بگویند به خاطر معشوق از دین خود برگشته است (۴۶۷).

همچنین او در قصیده‌ی دیگری به نام «روئ کوفر دیم پرووی ئیمان مه‌گپرت»، به توصیف دل خود که دین خود را به جمال معشوق باخته می‌پردازد و سپس از او علت آن را جویا می‌شود. او نیز دین ریاکاران و افعال مذمومشان را که سنخیتی با روح لطیف او ندارد و مایه‌ی آزار او شده‌اند، به چالش می‌کشد و از این‌رو دین‌گریزی خود را به دینداری ریاکارانه‌ی آن‌ها ترجیح می‌دهد.

چراغم بی تو گولان وه هار  
 مه‌یان وه دیدم به نیشتهر هه‌زار  
 هه‌ریه‌ک چوون نیشتهر به‌رگوزیده‌ی من  
 بی تو مه‌شکاوا پهرده‌ی دیده‌ی من  
 به‌لی به بی تو مه‌دیه‌و نه لی‌شان  
 مه‌یان وه دیدم تیژتهر جه نیشان  
 غه‌یر جه بی تویی چیش مه‌بو فیشتهر؟  
 گولان هه‌ریه‌ک کهری به نیشتهر  
 (۳۰۱)

عشق در دیوان بیسارانی عشقی است عاری از تعلقات و مادیات بشر امروزی؛ عشقی که در آن عاشق جز معشوق کسی را نمی‌بیند و با اینکه نصیب او از عشق تنها رنجوری و شب‌های پر از گریه و اندوه بوده است، اما با این حال کام نیافتن و نامرادی نه تنها سبب کناره‌گیری او از معشوق نشده، بلکه معتقد است که عاشق باید پروانه‌وار در آتش عشق بسوزد و دم نزند. همچنین عاشق نباید در راه عشق از جان خود پروایی داشته باشد، بلکه باید وجود خود را به

فنا و نابودی بسپارد و خویشتن خویش را فدای معشوق سازد و اگر عاشق را یارای فدا شدن و قربانی گشتن در راه معشوق نباشد، سزاوار عاشقی و همنشینی با معشوق نبوده و باید در ویرانه به سر ببرد.

### ۵-۱-۳- تطبیق و مقایسه‌ی عشق در دیوان دو شاعر

مطران در بیان عشق و ترسیم زیبایی‌های معشوق طریقی میانه در پیش گرفته است. او در توصیف زیبایی‌های ظاهری معشوق از پدیده‌هایی بهره می‌برد که مظهر جمال هستی‌اند. نگاه او به عشق یک نگاه عفیفانه و پیراسته از گناه است. او همچنین به هنگام بیان اندوه خود از فراق یار، مظاهری از جمله غروب آفتاب و سرخی شفق را مورد توصیف قرار می‌دهد و میان حالات اندوهبار خود و طبیعت، همسانی‌ها و شباهت‌هایی می‌یابد. بیسارانی نیز همچون خلیل مطران به عشق نگاهی عذری و عفیفانه دارد. وی در هیچ جایی از دیوانش عشق را از دایره‌ی عفاف خارج ننموده است و عمده‌ی توصیفات او از زیبایی‌های معشوق توصیف چشم، ابرو، زلف و خط و خال اوست. بیسارانی تحمل دوری معشوق را به مراتب دشوارتر از تحمل دوزخ می‌داند و حتی مرگ را بر آن ترجیح می‌دهد. او نسبت به مطران جزع و فزع بیشتری می‌کند؛ به گونه‌ای که به جرأت می‌توان گفت هیچ شاعری این گونه مویه نکرده و مرثیه خود را نسروده است. اما مطران سعی دارد در فراق یار شکیبایی پیشه کند تا زمانی که مرگ او را دریابد. این ناکامی و شکست در عشق امری است که هر دو شاعر در زندگی واقعی خود تجربه نموده‌اند و همین امر هم سبب شده است که هر دو شاعر تا پایان عمر مجرد باقی بمانند.

### ۵-۲- طبیعت

یکی از خصیصه‌های مهم و بارز مکتب رمانتیسم طبیعت‌گرایی است. روحیه‌ی انزواطلبی شاعران رمانتیک و گرایش آنان به عزلت سبب گشته تا آنان به طبیعت روی آورند. «رمانتیک‌ها طبیعت را به عنوان محل امنی برای تسکین دردها و دغدغه‌ها دانسته و آن را به عنوان سنگ صبوری برای خود برمی‌گزینند» (ایوبی، ۱۹۸۴: ۱۷۲). علت اهمیت یافتن طبیعت نزد شاعران مکتب رمانتیک شاید از این جهت باشد که «هر شاعر رمانتیک طبیعت را پاک و خالی از تظاهر، کینه و نیرنگ می‌بیند و خود را در دامن طبیعت خشنود می‌یابد و معتقد است که طبیعت او را دوست دارد و به سوی خود فرا می‌خواند. شاعر رمانتیک در طبیعت برای خود هم صحبتی می‌یابد که همانند آن را در جامعه نمی‌توان یافت» (مندور، ۱۹۹۸: ۱۰۴-۱۰۳).

### ۵-۲-۱- طبیعت در دیوان خلیل مطران

طبیعت و زیبایی‌های آن همواره منبع الهام و چهارچوبی برای بیان موضوعات مورد نظر مطران بوده است. پرورش یافتن شاعر در طبیعت زیبا و دلفریب لبنان که همواره خیال و احساس او را صیقل می‌داد، عامل اصلی گرایش او به وصف طبیعت است. در حقیقت «میان خلیل مطران و طبیعت سرزمینش یک رابطه مادر-فرزندی وجود دارد. او عشق به زیبایی، صدق عاطفه و احساس و همچنین ارزشمند بودن فضایل اخلاق را از طبیعت لبنان آموخته است» (عشقوتی، ۱۹۹۱: ۴۷). هرکدام از جلوه‌های طبیعت احساس خاصی را در شاعر پدید می‌آورد. در ابیات زیر شاعر ضمن توصیف غروب آفتاب، نشانه‌های پندآمیز آن را یادآور می‌شود و اندوه عشق خود را به یاد می‌آورد.

و الأفق معتكـر قریح جفنه  
یا للغروب و ما به من عبـره  
أو لیس نزعاً للنهار و صرعـه  
أو لیس طمساً للیقین و مبعثـا  
أو لیس محوا للوجود إلی مدی  
حتى یكون النور تجديدا لها  
یغظي علی الجمرات و الأقداء  
للمستهام! و عبـره للرائی  
للمس بین ماتم الأضواء  
للشک بین غلائل الظلماء  
و إیادهی لمعالم الأشیاء  
و یكون شبه البعث عود ذکائه  
(مطران، ۱۹۴۹، ج ۱: ۱۹-۱۸)

ابیات فوق بخشی از قصیده‌ی معروف «المساء» است. شاعر به هنگام سرودن این قصیده در کنار یکی از سواحل اسکندریه در مصر نشسته است و جلوه‌های طبیعت را می‌نگرد و با آن‌ها به نجوا می‌پردازد. شاعر عواطف و حالت‌های خود را با دیده‌ها و تجربیات حسی خود از طبیعت تلفیق می‌کند. او افق تیره را همچون انسان دردمندی می‌بیند که پلک‌های زخمی‌اش را بر بارقه‌ها و خاشاک فرو بسته است. با دیدن غروب خورشید اندوه خود را به یاد می‌آورد و آن را اشک و اندوهی برای عاشق و عبرت و پندی برای خردمند می‌داند. غروب را ریشه کن شدن روز، شکست خورشید و سوگواری تاریکی می‌داند، روشنی را عامل یقین و غروب و تاریکی را برانگیزنده‌ی شک می‌داند؛ چراکه در میان اسارت تاریکی، تمام هستی محو می‌شود و نشانه‌ها

از بین می‌رود. طلوع صبح و روشنی روز را همچون رستاخیزی می‌داند که جهان را دوباره روشن می‌گرداند.

أيها الروض كن لقلبي سلاما  
وما اذا من الشقاء الملازم  
وما أقر الندى وما ألب النور  
ر وما أجزع الظلال الحوائم  
و غدير صاف أقام سياجا  
حولـه باسق من الدوح قائم  
(ج ۳: ۴۲)

پناه جستن و طلب تسکین از مظاهر طبیعت، یکی دیگر از اندیشه‌های رمانتیک مطران است. او در ابیات فوق، باغ را مورد خطاب قرار داده و از او می‌خواهد تا در سختی‌هایی که همواره ملازم اوست، برای قلبش آرامش و مأمنی باشد. از میان پدیده‌های طبیعت، نور و شب‌نم را مایه‌ی روشنی و شوق می‌داند و تاریکی را موجب بی‌تابی و سرگردانی معرفی می‌کند. او در این باغ رودخانه‌ی زلالی را ترسیم نموده که همچون بهشتی پنهان در سایه‌سار درختان بزرگ و باشکوهی قرار گرفته است. چنین توصیفات بهشت‌آسایی از باغ، درختان و رودخانه، به خواننده یادآور می‌شود که مطران در طبیعت پیش‌رو به دنبال بهشت گمشده‌ای می‌گردد که برای او مظهر خیر، سعادت و آسودگی است؛ گمشده‌ای که همواره شاعر در طلب آن بوده و در جامعه‌ی انسانی آن را نیافته است.

خلیل مطران عشق و اندوه خود را با طبیعت در میان می‌گذارد و آنگاه که بخواهد معشوق را وصف نماید از نشانه‌های جمال طبیعت بهره می‌برد و یا بالعکس مظاهر زیبای طبیعت را به معشوقی زیبا تشبیه می‌کند. مثلا گاه شبی آرام و زیبا را توصیف می‌کند که در آن تاریکی و روشنی با هم درآمیخته‌اند؛ او چنین شبی را به دوشیزه‌ای فریبنده و سیمین‌تن تشبیه می‌نماید که لباسی سیاه و نازک بر تن دارد. (مطران، ج ۱: ۴۱)

#### الطبيعه‌ی مصدر کل فن

كل هذي الآيات مبعث وحي  
للنظيم المجاد أو للنشير  
كل هذي الآيات تؤخذ عنها  
رائعات التمثيل والتصوير  
كل هذي الآيات يجمع منها  
نغم الحزن و نشيد السرور  
(ج ۲: ۲۲۴)

مطران در ابیات بالا تایید می‌نماید که طبیعت مظهر تمام هنرها و منبع الهامی برای شعر و نثر است. او معتقد است همین جلوه‌های طبیعی و آیات و نشانه‌های هستی منبعی برای تمثیل‌ها و تصویرپردازی‌های زیباست و نغمه‌های اندوهبار و سروده‌های شادی از همین آیات طبیعت برمی‌خیزد. برای مطران «طبیعت با تمام اجزای آن از بلندترین ستاره‌ها در آسمان تا آخرین دانه‌های خاک بر زمین منبع الهامند» (عشقوتی، ۱۹۹۱: ۵۲).

#### الشلال و أنس الوجود

كشَفَ الفجر عن جنادل سود

ضمها الغمر من بنات «ثبير»

تترائي فيها ملامح بيض

حيثما صودفت مواقع نور

شف منها العباب عن فحم طا

ف جلتـه صياقل البـدور

(مطران، ۱۹۴۹، ج ۲: ۲۲۳)

مطران در قطعه‌ی فوق، سراغ جلوه‌های دیگری از طبیعت رفته و به توصیف آبشاری پرداخته است که از کوه ثبیر جاری گشته است و روشنایی سپیده‌دم حرکت آن را روی صخره‌های سیاه به نمایش می‌گذارد. شاعر پیچ و تاب آبشار را در برابر انعکاس نور همچون صورت‌های سفیدی و زغال‌های سیاهی دانسته است که حرکت‌های موج آب آن‌ها را نمایان می‌کند؛ همانند چشمه‌ای سیاه فروهشت‌های که چهره‌هایی صاف و روشن (که همان تلالؤ آبشار است) آن‌ها را متجلی ساخته است.

#### ۵-۲-۲- طبیعت در دیوان بیسارانی

اشعاری که بیسارانی در مورد بهار سروده است، چنین نشان می‌دهند که او جز در موارد اندکی زیبایی‌های بهار را بیان نکرده و از بهار بیزار است؛ چرا که فصل بهار را فصل وصال عاشقان و به هم رسیدن گل و بلبل می‌داند؛ در حالی که خود از فراق یار در عذاب است و دیدن وصل گل و بلبل تنها حسادت او را بر انگیخته و درد حاصل از دوری یار را تشدید می‌کند. فراق یار هر گل از گل‌های بهار را برای او تبدیل به هزاران تیغ کرده که در حال شکافتن پرده‌ی دیدگان اوست و هر بار که به آن‌ها می‌نگرد همچون خار در چشم او فرو می‌روند. بنابراین، با لحنی گلایه‌آمیز به معشوق می‌گوید که جدایی تو گل‌های لطیف‌تر از حریر را برای من به خار و نشتر تبدیل کرده است.

چراغم بی تو گولان وه هار  
 مه‌یه ک چوون نیشتهر به‌رگوزیده‌ی من  
 به‌لی به بی تو مه‌دیه و نه لیشان  
 غه‌یر جه بی تو یی چیش مه‌بو فیشته‌ر؟  
 مه‌یان وه دیدم به نیشتهر هه‌زار  
 بی تو مه‌شکاوا په‌رده‌ی دیده‌ی من  
 مه‌یان وه دیدم تیژته‌ر جه نیشان  
 گولان هه‌ری‌ر که‌ری به نیشته‌ر  
 (بیسارانی، ۱۳۹۵: ۳۰۱)

اشعار دیگر بیسارانی نیز در مورد بهار جملگی از این دسته‌اند و بهار را به گونه‌ای به عشق ناکام نسبت داده و از آن بیزاری جسته و آن را مذمت کرده است. قصیده‌های «وه‌هاری غه‌مین، نه‌وو‌ه‌هار سیان، میرزام نه‌وو‌ه‌هار، وه‌هار یا‌واوه و...» شواهدی برای اثبات این مدعاست و نشان می‌دهند که بهار در زاویه‌ی دید او همان بهاری نیست که دیگران از آن لذت می‌برند و با دیدن آن شاد می‌شوند، بلکه بهاری سیاه و غمناک است و نه تنها از دیدن آن لذت نمی‌برد، بلکه از دیدن آن دچار افسردگی می‌شود.

ئارو دیم خه‌زان دوور جه پای نه‌مام  
 ئه‌ویچ به جه‌ستم مه‌نالآ به زار  
 په‌رسام هه‌ی زه‌ده‌ی گه‌ردوون بی‌پرام  
 یه چه به‌دبه‌ختین پیسه پیته ئامان  
 واتش هه‌ی هامده‌رد ده‌روون په‌ر جه خار  
 یه هیج‌جران که‌رده‌ن جه دیده کور بام  
 ئه‌و جه نالینش ستاران ری‌زا  
 زایف و زه‌بوون هیج‌جران سه‌رئه‌نجام  
 به جه‌فای هیج‌جران مه‌که‌ردش ئیق‌رار  
 زینده‌ی سه‌ره‌شووم دوور جه پای نه‌مام  
 مهر جه خاو وینی بالآی نه‌مامان  
 سه‌رگه‌شته‌ی هیج‌جران زه‌ده‌ی رۆز‌گار  
 نه‌ته‌رز مه‌وینوو نه‌بالآی نه‌مام  
 من جه ئاه سه‌ردم قیامه‌ت خیزا  
 (۱۰۲)

از زیباترین صورخیال‌های شاعر، تصرفی است که ذهن خلاق او در اشیا و عناصر بی‌جان طبیعت می‌کند و از رهگذر نیروی تخیل خود به آن‌ها جنبش و حرکت می‌دهد و به سخن گفتن



و اداری می‌کند. توصیف او از طبیعت توصیفی گزارشگرانه نیست، بلکه به طبیعت بار معنایی می‌دهد و پیوندی ناگسستنی با او برقرار می‌کند؛ به گونه‌ای که گاه خود جزیی از طبیعت می‌شود و با او به گفت و گو می‌نشیند. به سخن آوردن طبیعت بیشتر در مورد فصل پاییز صدق می‌کند؛ چرا که پاییز در جای جای دیوان او به سان عاشقی ناکام است که گاه از جور جفای یار به زردی دچار گشته و گاه از فراق یار لب به شکوه و شکایت گشوده است.

در شاهد فوق، شاعر پاییزی می‌آفریند که به درد هجران نهال گرفتار آمده است و تنها در خواب می‌تواند یار را ببیند؛ از این رو، زرد و ضعیف گشته است. خزان با شاعر به گفت‌وگو می‌نشیند و به درد مشترک و زبونی خود و او اقرار می‌کند. دیالوگ‌هایی که میان شاعر و پاییز رد و بدل می‌شود، در خصوص فراق و جدایی از یار است؛ بنابراین سرشار از حزن و اندوه بوده و آن‌ها را به آه و ناله انداخته است. ناله‌ی پاییز تا حدی دردناک است که سبب فرو افتادن ستاره‌ها گشته و ناله‌ی شاعر نیز تا حدی سوزناک و جانگداز است که قیامت را مقابل چشمانش ظاهر می‌کند. این توصیف شاعر از طبیعت، به خوبی گویای ویژگی‌های روحی و روانی شاعر شکست‌خورده و درد هجران کشیده است.

او در جایی دیگر، زردرویی خود را با پاییز مقایسه می‌کند. زردی پاییز را ناشی از طبیعت و تغییر فصل می‌داند و زردرویی خود را از درد و رنج عشق. «وه شله‌م به خه‌زان په‌ی ویش مه‌بوؤ زهرد \*\*\*ئه‌و جه‌واده‌ی ویش من جه‌تاوی دهرد» (۱۸۶).

تافی دی‌وه‌زناو تافی دی‌وه‌زناو  
تافی شه‌یدای عشق، تافی دی‌وه‌زناو  
به‌سۆزی سه‌دای سازی‌ته‌رانه  
جۆشش زه‌ریفه‌ن، شیرینه‌ن، دل‌به‌ر  
بی‌حده‌مه‌ده‌رؤ مرواری وه‌به‌ر  
شۆرو نه‌غمه‌یی سوزانی پیشه‌ن  
داخۆم ئه‌ی سه‌ودا جه‌عیشقی کیشه‌ن؟  
هه‌ر که‌س عاشقه‌ن پیسه‌جه‌سته‌ش بوؤ  
پیسه‌جۆیای وه‌سل ئاوات‌وه‌سته‌ش بوؤ  
(۱۸۶)

بیسارانی گاه از جلوه‌های طبیعت به عنوان قالب و ظرفی برای بیان مفاهیم دینی و عرفانی استفاده می‌کند. یکی از پدیده‌های طبیعی را که در این راستا به کار گرفته است، آبخاری است

که ناآرام و بی‌قرار و سرسام و دیوانه‌وار فرو می‌ریزد. شاعر علت سرگشتگی او را می‌پرسد. آبشار در پاسخ می‌گوید: عاشق است و طالب راه حق و پیوستن به اصل حقیقت (خود دریا) است. طبیعت جاندار نیز در اشعار بیسارانی از جایگاه خاصی برخوردار است و آن را به گونه‌ای هنرمندانه با مضامین عاشقانه و عاطفی ممزوج ساخته است. این طبیعت در چشم انداز او طبیعتی پویا و دارای شخصیت است که با شاعر همکلام می‌شود و درد درونی او را درک می‌کند. در این راستا شاعر گاه از داغ عشق سر به ویرانه می‌گذارد و با جغد هم‌خانه می‌شود و در توصیف این حالات، غرق در تخیلات خود می‌شود و جغد از آه آشناک او دچار سوختگی می‌شود. بنابراین، شاعر خود را سزاوارتر به مسکن گزیدن در بیابان می‌داند و از جغد می‌خواهد به آبادانی کوچ کند (بیسارانی، ۱۳۹۵: ۶۹۷). گاه همنشین خروس می‌گردد و گریه و زاری خود را با ناله‌ی خروس مقایسه می‌کند. بر او غبطه می‌خورد و حال او را از خود بهتر می‌داند و می‌گوید ناله‌ی تو از خوش‌نفسی است و تو همچون من داغ دوری یار را بر دل نداری (۱۳۲). توصیف این حالات دارای اسلوبی قصصی و ابیات دارای وحدت عضوی است که از شاخصه‌های مکتب رمانتیک است.

### ۵-۲-۳- تطبیق و مقایسه طبیعت در دیوان دو شاعر

طبیعت در *دیوان خلیل مطران* مهد بسیاری از موضوعات شعری اوست. طبیعت منبع الهامی برای شاعر و عاملی برای صیقل دادن و صفای روح و احساس اوست. طبیعت پناهگاه و چه بسا بهشت گمشده‌ای است که شاعر از آن برای خود کنج عزلتی ساخته است و درد و رنج خود را با آن در میان می‌نهد و آن را پناهگاهی امن و محل آسایش می‌داند؛ زیرا از وجود بدکاران، سخن‌چینان و دسیسه‌ورزان در امان است. کارکرد دیگر طبیعت در اشعار مطران بهره‌گیری از جلوه‌های زیبای آن برای توصیف جمال معشوق است.

بیسارانی نیز همچون مطران، با طبیعت صامت به گفت‌وگو می‌نشیند و با آن به نجوا می‌پردازد. وجه اشتراک دیگری که میان بیسارانی و خلیل مطران وجود دارد، پرداختن به لحظات و فصول غم‌زده‌ی طبیعت، مثل غروب و خزان است که با حالت روحی آنان هماهنگی دارد. پدیده‌ی مشترکی که هر دو شاعر از طبیعت انتخاب نموده‌اند، آبشار است؛ با این تفاوت که بیسارانی آن را برای بیان مفاهیم عرفانی و سیر و سلوک عارف به کار برده، اما خلیل مطران آن را به چهره‌ی سفید زیباروی تشبیه نموده است. بیسارانی بیشتر به طبیعت ماتم زده توجه نموده و از زیبایی‌های آن رویگردان است، اما مطران برعکس، با طبیعت انس گرفته و آن را مایه‌ی آرامش خود می‌داند.

### ۵-۳- حزن و اندوه

حزن و اندوه یکی دیگر از مولفه‌های مکتب رمانتیک است که سویه‌ای کاملاً فردی و شخصی دارد و نشانه‌ی درونگرایی و وضعیت ذهنی شعرای رمانتیک است. گاهی شاعران رمانتیک آرمان‌ها و آرزوهایی در سر دارند که تحقق آن‌ها نه در واقعیت بلکه در یک مدینه‌ی فاضله میسر خواهد بود. از این رو رمانتیک‌ها همواره نوعی شکست و ناکامی و به تبع آن حزن و اندوهی را در آثار خود منعکس نموده‌اند. حزن و اندوه و به دنبال آن «آرزوی مرگ نزد شاعران رمانتیک، بیانگر ضعف آنان در برخورد با معضلات زندگی نیست، بلکه آن‌ها مرگ را موهبتی می‌دانند که با آن به جهانی والا و کمال مطلق می‌رسند» (غنیمی هلال، ۱۹۸۱: ۴۱).

### ۵-۳-۱- حزن و اندوه در دیوان خلیل مطران

انعکاس حزن و اندوه در اشعار خلیل مطران، علاوه بر فراق یار و اندوه عشق، دلایل دیگری دارد؛ از جمله، رثای عزیزان، وقوع جنگ، آوارگی و دوری از وطن. ابیات زیر را مطران به دنبال مرگ دو تن از عزیزانش سروده و همزمان از عزلت و انزوای خود که دلیل بر اندوه اوست، سخن گفته است.

أنشوده‌ی الیأس

هذه عزلتي أفر إليهما

من مجال الأسي و مجرى المظالم

ههنا أجتلي مثاليين باتا

في سماء صفت وراء الغمام

ههنا ألتقي بطيفي حبيبي

الذيفين في فؤادي الواجم

حيث لا عين للرياء ولا للخبث

أذن و لا فم للنمائم

(مطران، ۱۹۴۹، ج ۳: ۴۳)

شاعر در این ابیات از غم و اندوهی که بر قلبش سنگینی می‌کند، به عزلت پناه برده است. او این عزلت را که به دور از تمام مردمان عیب‌جوست، خوشایند می‌داند؛ چراکه در این عزلت، عزیزانش را که در آسمان پشت ابرها بیتوته کرده‌اند، آشکارا می‌بیند و با آنان که در قلب بی‌قرارش دفن شده‌اند، دیدار می‌کند. او کنج این عزلت را به بودن با مردم ترجیح می‌دهد؛ چراکه آنجا از سخن‌چینی نامان، ریاکاری و خباثت افراد در امان است؛ نه چشمی و نه گوش و دهانی وجود دارد تا او را آزار دهد.

### الأسد الباکی

و کم فی فؤادی من جراح تخینهی  
 یحجبها بردای عن أعین الناس  
 إلی عین شمس قد لجأت و حاجتی  
 طلّقهی جو لم یدنس بأرجاس  
 أسری همومی بانفرادی آمنّا  
 مکاید واش أو نمائم دساس  
 أنا الأمل الداجی و لم یخب نبراسی  
 أنا الأمل الساجی لبعد مزافری  
 أنا الأسد الباکی، أنا جبل الأسی  
 فیما منتهی حبی إلی منتهی المنی  
 دعوتک أستشفی إلیک فوافنی  
 علی غیر علم منک أنك لی آسی  
 (ج ۲: ۲۶۹-۲۶۷)

خلیل مطران در قصیده‌ی «الأسد الباکی» اوج اندوه و ناامیدی‌اش را به نمایش گذاشته است و احساس و عاطفه را با هنر شعری‌اش درآمیخته است. اگرچه این قصیده را مطران بعد از شکست مالی‌اش سروده، اما این درد و رنج عمیقی که در شعرش موج می‌زند، تنها ناشی از ضرر مالی که بر او وارد شده، نیست، بلکه اندوه او به خاطر بدعهدی زمانه، بی‌وفایی دوستان و بی‌زاری از فضای ظالمانه‌ی جامعه است. او اندوه و زخم کهن‌هایی را که بر دل دارد از چشم افراد مخفی نگه می‌دارد و به دنبال فضایی آرام و به دور از پلیدی و دسیسه‌ی سخن‌چینان است. او این مکان امن را در شهر عین شمس می‌یابد و آن را پناهگاه خود قرار می‌دهد. شاعر با تصویرپردازی زیبا خود را شیر گریان و کوه غم معرفی می‌کند که خونین بر روی قبرهای دیگر راه می‌رود. او با مدینه‌ی عین شمس نجوا می‌کند و از او شفای درد و اندوهش را طلب می‌نماید.

### ۵-۳-۲- حزن و اندوه در دیوان بیسارانی

خو ویت مه‌زانی دل چه‌ند سه‌برش که‌رد  
 په‌رده‌ی سر پو‌شا و شه‌کایه‌ت نه‌که‌رد  
 ئیسه‌ها سه‌برم جه‌تاقه‌ت بریا  
 پیسه‌شا واتهن‌ه‌ه‌کیمانه‌سال  
 جه‌سه‌برکه‌رده‌ن‌سه‌نگ‌مه‌بو‌به‌لال

من یه‌ند سه‌برم که‌رد سه‌نگ نه‌بی به لال

من یا بیم به سه‌نگ سه‌نگ بی به زوخال  
(بیسارانی، ۱۳۹۵: ۳۱۷)

شاعر در این ابیات، معشوق خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و بی‌فایده بودن صبر و شکیبایی دل را بر عشق ناکام، به او یادآور می‌شود که تا چه اندازه صبر پیشه کرده است، راز خود را سر به مهر نگه داشته، در پنهان نگه داشتن ناله‌های قلبش کوشش کرده و هیچ شکوه و شکایتی نکرده است. او این مفاهیم را با تصویرپردازی‌های زیبا بیان نموده و با آراستن آن‌ها به صنعت‌های بلاغی، کلام خود را خیال‌انگیز کرده است. در این راستا با بهره‌گیری از صنعت تشخیص، دل را به انسانی مانند کرده است که صبر و شکیبایی و رازپوشی از ویژگی‌های اوست. اما در نهایت رشته‌ی شکیبایی او گسسته شده و زبان به شکوه و شکایت گشوده و پند پیشینیان را که گفته‌اند «از صبر کردن سنگ لعل می‌شود» نفی نموده است؛ چرا که با صبر کردن او، نه تنها سنگ به لعل تبدیل نشد بلکه خود او به سنگ سخت و کالبد سرد و بی‌روحي تبدیل شده که عشق و احساس در او خشکیده و سنگ وجود او نیز در نهایت از شدت غم و اندوه به خاکستر تبدیل شده است. این شاهد، اوج بی‌قراری و ناامیدی شاعر را نشان می‌دهد که به گونه‌ای خیال‌انگیز آن را ابراز داشته است و با غلوی مقبول، ناکامی خود را نمایانده و مخاطب را تحت تأثیر قرار داده است.

قیبلم گرفتار قیبلهم گرفتار

دل به جه‌فای تو بیهن گرفتار

هیجرانت بهی ته‌ور وه‌نم که‌رده‌ن کار

مات و بی‌ده‌نگم چوون نه‌قشی دیوار

نه زوان یاران چه‌نیت که‌ره‌رؤ‌راز

نه ههن ده‌لیلی‌و‌هرز که‌ره‌رؤ‌نیاز

نه گوش نه‌زداوه‌ن بژنه‌وو‌ده‌نگت

نه چه‌م نوورش ههن بوینو‌ره‌نگت

نه کو‌تا مه‌بو‌ه‌ناسه‌ی سه‌ردم

نه تو مه‌زانی به‌حالی‌ده‌ردم

(۵۷۲)

شاهد فوق، اوج ناراحتی و نگرانی شاعر را نشان می‌دهد که گرفتار جفا و هجران معشوقی شده است که او را قبله خود می‌داند. تبعات حاصل از این هجران، او را به‌سان دیواری مات و حیران ساخته است. بند بند وجود عاشق از هجران معشوق در عذاب است و هر عضو از وجود او به

گونه‌ای در فراق یار بیمار، ضعیف و بی‌رمق گشته است. زبان او دیگر یارای گفت‌وگو با معشوق را ندارد، دلی برایش نمانده تا اظهار ارادت کند، و گوشی که صدای یار را بشنود، و چشمانی که توان دیدن معشوق را داشته باشند. او در نهایت از این شرایط موجود به تنگ می‌آید و فریاد سر می‌دهد که چرا آه سرد او پایان نمی‌پذیرد و معشوق از حال او آگاه نمی‌شود.

چراغم جیا چراغم جیا

هه‌ر که‌سی که‌ردش من جه تۆ جیا

نائومی‌د نیشو وه به‌خت سیا

زیانش چیش بی ئه‌ر من تۆم بدیا؟

هه‌ر کۆس که‌وته‌بان که‌ردشان کاری

نه‌وینوو بالآت به سه‌د رۆ جاری

هه‌ر کۆس که‌وته‌بان کۆس وه کۆسه‌وه

ئه‌للا دۆس پیکۆ وه که‌لپۆسه‌وه

ئه‌ر ساتیو بالآت نه‌وینوو به چه‌م

مه‌شوو نه مه‌زه‌ب مه‌سیحای مه‌ریه‌م

(۳۱۴)

توجه به فردیت خود و مقصر دانستن دیگران در شکست‌ها و ناکامی‌ها یکی دیگر از مؤلفه‌های تفکر رمانتیک است. این ویژگی در جای جای دیوان بیسارانی به چشم می‌خورد. او در اشعار خود به ریشه‌یابی علل و عوامل جدایی و به وصال نرسیدن میان خود و معشوق می‌پردازد و آن را وجود حسودان، سخن‌چینان، معارضین، رقیبان و دشمنان می‌داند. همان‌طور که شاهد فوق نشان می‌دهد شاعر از فرط غم و اندوه، سخن‌چینان را مورد نفرین قرار می‌دهد که سبب جدایی او از معشوق بوده‌اند و برای آن‌ها شوربختی و مرگ عزیزانشان را آرزو می‌کند؛ چرا که کاری کرده‌اند که او نتواند صد روز یک بار معشوق خود را ببیند؛ لذا، او نیز آرزوی مرگ معشوقان آن‌ها را می‌کند.

### ۵-۳-۳- تطبیق و مقایسه‌ی اندوه در دیوان دو شاعر

حزن و اندوه در اشعار خلیل مطران علل و اسباب مختلفی دارد. اگرچه علت اصلی آن، جدایی و فراق یار است، اما انگیزه‌های آن متعدد است. اندوه، رنج و ناامیدی بیسارانی تنها یک عامل دارد و آن غم هجران یار و ناکامی در وصال معشوق است. حزن و اندوه‌های بیسارانی بسیار سوزناک‌تر از مطران است و کاملاً وضعیت روحی شاعر را به مخاطب می‌نمایاند. او حتی از به کار بردن رنگ‌های شاد در شعرش پرهیز می‌کند و تنها به رنگ‌های سیاه، تار، دودی و زرد توجه

دارد و حتی به جای واژه‌ی قرمز، «خونین» را برگزیده است و این امر اوج افسردگی و ناراحتی شاعر را می‌رساند.

#### ۵-۴- غربت

رمانتیک‌ها نسبت به روزگار دچار نوعی سرخوردگی و آشفتگی هستند و همواره در نارضایتی از جامعه‌ی خویش به سر می‌برند. به همین خاطر احساس تنهایی و غربت می‌کنند. فاصله میان آرزوها با واقعیات و محدودیت‌های جامعه، آن‌ها را دچار اندوه کرده است. بنابراین به دنبال راه فرار می‌گردند تا خود را از محدودیت‌ها آزاد سازند. (غنیمی هلال، ۱۹۹۸، ۷۱-۶۴)

#### ۵-۴-۱- غربت در دیوان خلیل مطران

رمانتیک‌ها به علت ظلم‌ها، آشفتگی‌ها و مفاسده‌ی که در جامعه می‌بینند، به عزلت و انزوا پناه می‌برند تا از جوامع انسانی به دور باشند. آن‌ها میان آرزوها و آرمان‌هایشان با جهان واقع، فاصله‌ی زیادی احساس می‌کنند؛ به همین خاطر گاهی در اشعارشان سعی دارند از واقعیت‌های موجود فرار کنند و به خیال‌پردازی روی آورند. این فرار از واقعیت، گاهی با رجوع به گذشته و یادآوری دوران کودکی نمود می‌یابد. خلیل مطران نیز در برخی اشعارش گاهی از روزگار جوانی یاد می‌کند و بر خوشی آن ایام حسرت می‌خورد.

جالسوني يا رفقتي للشراب

و أعيـدوا إلـى وهم الشباب

في المكان الذي ألفناه قبلا

و على مثل ما مضى من تصاب

و لنودع تلك المعاهد توديع

الضيوف الكرام حين الذهاب

(مطران، ۱۹۴۹، ج ۱: ۱۸۰)

در این ابیات مطران از دوستانش می‌خواهد تا با هم بنشینند، شراب بنوشند و در عالم مستی به دوران جوانی بازگردند و در عالم رویا به همان جایی سفر کنند که میعادگاه ایام خوش جوانی بوده است. او در نهایت، چنین می‌اندیشد که بازگشت به چنین دورانی میسر نیست، پس بیاییم با این یادها و خاطرات دوران جوانی همچون مهمانی بزرگوار وداع کنیم و با اجلال او را بدرقه نماییم.

مطران گاهی نیز به دوران کودکی‌اش رجوع می‌کند و آرزو دارد که به صفای آن روزها و فراغت بال کودکانه‌ای که آن‌زمان داشت، بازگردد. او دوران کودکی را همچون خواب خوشی می‌داند که می‌گذرد و جوان توجهی به گذر این ایام ندارد. پس باید این دوران از زندگی را

غنیمت شمرد؛ زیرا وقتی بگذرد و به پایان برسد، تنها خاطره و یادی از آن باقی خواهد ماند. وی بعد از سال‌ها دوری از وطن و زادگاهش (بعلبک)، آن را مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد دوران کودکی‌اش را که در آنجا سپری کرده بود، دوباره به یادش آورد تا خاطرات و یادگار آن روزها دوباره برایش تداعی شود؛ آن روزهایی که آزادانه با لبی خندان بر تپه‌ها بازی می‌کرد و می‌دوید.

و الصبا کالکری نعیم و لکن  
 ینقضی و الفتی به غیر داری  
 فإذا بان عاَش بالتذکار  
 بعد طول النوی و بعد المزار  
 رسم عهد عن أعینی متواری  
 لا افرار فیهن إلا افراری  
 (ج ۲: ۲۱۳-۲۱۲)

در برخی ابیات، شاعر دور از وطن خود و در غربت به سر می‌برد و از تلخی‌های غربت و مصیبت‌هایی که او را احاطه کرده‌اند، شکوه می‌کند. او خود را در هجرتی تحمیلی توصیف می‌کند که برای غریبی همچون او هیچ انس و آرامشی ندارد و آفاق از هر سو او را طرد می‌کنند؛ همچون خاشاکی که باد آن را در هوا بچرخاند. (ج ۱: ۱۱۲)

#### ۵-۴-۲- غربت در دیوان بیسارانی

احساس غربت، دلزدگی و غم تنهایی، بخش عمده‌ای از دیوان بیسارانی را به خود اختصاص داده است. این شاعر تحت تاثیر عوامل مختلفی از حس غربت و سرگردانی خود پرده بر می‌دارد؛ گاهی از تنهایی و فراق یار حسرت می‌خورد و گاه از دوری وطن اندوهگین است.

چراغ نه دلّهن چراغ نه دلّهن  
 هه رهس غه‌ریبه‌ن هه رهس خه‌م نه دلّهن  
 دلّهی غه‌ریبان چوون په‌ره‌ی گوّلهن  
 گولّ خار تیش نیشو خه‌یلّی موشکلّهن  
 غه‌ریب ئه‌ر په‌نه‌ش بو‌اچان سه‌ردی  
 هه ره سه‌ردی په‌ریش مه‌بو به‌ده‌ردی



دلّهی غه‌ریبان میسل گول دارؤ  
کافر ئه و که‌سه‌ن غه‌ریب مازارؤ  
مولک غه‌ریبیم فه‌راوان دیه‌ن  
داخ غه‌ریبیم جه‌هده به‌رشیه‌ن  
هه‌ر که‌س مه‌گیرو غه‌ریبان عیزه‌ت  
په‌ی ویش مه‌سازؤ جای‌ی جه‌هنه‌ت  
(بیسارانی، ۱۳۹۵: ۲۶۱)

غم غربت در اشعار بیسارانی به چند صورت جلوه‌گری می‌کند. گاه همچون نمونه‌ی فوق، دوری از زادگاه و وطن است که به گفته‌ی خودش سفرهای گوناگونی رفته است و مناطق فراوانی را دیده است؛ همان‌طور که در اشعار دیگرش از چین، ماچین، ارمنستان، کشمیر، هند، مصر و شام نام برده است و در سفرهای خود کیش و آیین‌های مختلفی از قبیل ترسا، گاور، رهبانیت و... را دیده است. بنابر قطعه‌ی فوق، در نهایت به این نتیجه رسیده است که هیچ دین و آیینی برابر انسانیت و انسان‌دوستی نیست؛ در نتیجه مردم‌آزاری را برابر با کفر می‌داند و قلب انسان‌ها را همچون گلبرگ‌های لطیفی می‌داند که حتی یک نگاه سرد همچون خاری در آن فرو می‌رود. او پس از ذکر این اوصاف در بیت آخر، بهشت را لایق کسانی می‌داند که برای هموعان خود عزت و احترام قائل باشند.

به وینه‌ی مه‌جنوون روو که‌روو نه‌به‌ر  
ره‌وان بو هونوواو به‌سه‌ر دیده‌ی ته‌ر  
نایر دووریت نه‌دل گیرو کؤ  
بنالوو جه‌داخ ده‌رد دووری توؤ  
قبیله‌م ئه‌ر که‌ردوون ئیدش بو نه‌دل  
شه‌لای وه‌ر جه‌گشت من به‌رووه‌گل  
په‌ی چیش؟ جای نه‌لحه‌د ته‌نگنای گلکؤ  
خاسته‌ره‌ن جه‌داخ ده‌رد دووری توؤ  
(۳۰۱)

از ابعاد دیگر غم غربت در شعر بیسارانی، دوری و جدایی از خانواده و معشوق است. در شاهد فوق به خاطر این غم غربت در صدد است همچون مجنون رو به کوه و بیابان بگذارد و اشک خونین بر دیده جاری کند؛ چرا که فراق معشوق همچون آتشی درون او را می‌سوزاند. او در این خصوص معشوق را مورد خطاب قرار می‌دهد و به او می‌گوید اگر روزگار، دوری از تو را برای من مقدر کرده باشد، پس همان بهتر که قبل از همه جان من را بستاند. در نهایت می‌گوید مرگ

برای من بسیار گواراتر از زندگی‌ای است که در آن داغ دوری تو را بر دل داشته باشم. شاهد دوم نیز درد دوری از خانواده را بیان می‌کند که قلب او را پاره پاره ساخته و مرگ را بر این زندگی ترجیح می‌دهد؛ چرا که درد مرگ فقط یکبار است و درد دوری از یار هر لحظه مرگی است.

وه‌شی ویه‌ردهم وه‌شی ویه‌ردهم

ئاخ کۆن وه‌شی وه‌خت سآل ویه‌ردهم؟

کۆن ئه‌و دل به سپهر ناوه‌کان که‌ردهم؟

کۆن هووناو جه‌رگ چوون شه‌ر به‌ت وه‌ردهم؟

کۆن ئه‌و سه‌ودا و سه‌بر به سآل و ماهی؟

قنیاتم مه‌که‌رد به نیم نینگاه‌ی؟

بیه‌نان به سه‌نگ کۆنه‌هه‌واران

په‌ی ته‌مای سایه‌ی چه‌تری چناران

(۶۴۶)

بعد دیگر غم غربت در اشعار بیسارانی، حس دل‌تنگی و حسرت به چیزهایی است که در گذشته آنها را تجربه کرده و در زمان حال آنها را از دست داده است؛ از جمله غربت جدایی از معشوق است که غم دوری او را با ایماژهای گوناگون بیان می‌دارد و به یاد گذشته‌ی شیرین خود آه و ناله سر می‌دهد. عنصر مهم و تأثیرگذار برای بیان آن، اسلوب استفهام در معنای تحسر یا حسرت است. همان‌طور که از نمونه‌ی فوق برمی‌آید، شاعر با حسرت می‌پرسد: کجاست روزهای شیرین گذشته؟ روزهایی که در کنار معشوق دل را سپر ناوک مژگان می‌ساخت؟ کجاست روزهایی که خون دل کنونی‌اش به کامش همچون شربتی بود؟ کجاست روزهایی که به نیم نگاه معشوق قناعت می‌کرد و از برای آن سال‌ها صبر پیشه می‌کرد؟ اما اکنون آنها را نمی‌یابد و فراق معشوق او را به سنگ سختی مبدل ساخته است. بنابراین برای فرار از وضع موجود، دوران خوش‌گذرانی با معشوق را تداعی می‌کند و خاطرات شیرینی را که در گذشته با او تجربه کرده است، مرور می‌کند و در صدد است از این طریق درد و فشارهای روحی خود را بکاهد.

ئاخ په‌ی منالی ئاخ په‌ی منالی

ئاخ و درینا په‌ری منالی

گوۆشه‌ی خاترم جه‌خه‌م بی خالی

لاقه‌ید بیم جه‌تان جه‌وه‌شی و تالی

هر بازی‌م مه که رد من چه نی یاران

مه‌شیم نه باوه‌ش نازک نازداران

نازدارن جه‌مین لیم نمه‌پوشان

مه‌که‌رم سه‌یران زلف وه‌شبوشان

ئیسه جه شوومی زه‌مانه‌ی باتل

نازاران یه‌ک‌یه‌ک لیم مه‌که‌ران سل

(۹۴)

همان‌طور که گفته شد، غم غربت شاعر عمدتاً به صورت یادآوری مکرر و حسرت‌بار روزگاران خوش گذشته است. یکی از این یادآوری‌ها گریز به دوران کودکی است که خلق افسرده، ضعف جسمانی و پیری به طور متناوب او را وادار به مرور دوران کودکی می‌کند تا بلکه از این طریق کمبودهای روحی و فکری خود را در فراسوی درد ناکامی‌ها و ناتوانی‌های دوران پیری جبران نماید. در شاهد فوق، با افسوس و دریغ به ذکر خاطرات دوران کودکی خود می‌پردازد؛ آنگاه که هیچ دغدغه‌ی ذهنی نداشت و مدام مشغول بازی بود و می‌توانست در آغوش زیبارویان جای گیرد. اما اکنون پیری در او راه یافته و زیبایی و شادابی گذشته را از دست داده است و زیبارویان از او گریزانند. ابیات نشان می‌دهد که شاعر از پیری خود دچار وحشت شده؛ پس برای فرار از وضع موجود به خاطرات دوران کودکی پناه برده است.

### ۵-۴-۳- مقایسه و تطبیق غربت در دیوان دو شاعر

احساس دل‌زدگی و غربت نزد هر دو شاعر، ناشی از فراق محبوب و جبر روزگار است. لذا، هر دو برای فرار از واقعیت اندوه‌باری که پیش‌رو دارند، به ایام جوانی و کودکی خود رجوع می‌کنند. انگیزه‌ی مشترک مطران و بیسارانی برای رجوع به گذشته، آن است که هر دو از ناملایمات و تلخی‌های دوران پیری دل‌زده‌اند و تلاش دارند با رجوع به گذشته و مرور و تداعی خاطرات شیرین جوانی، غم ایام پیری را اندکی تسکین دهند. هر دو شاعر دوران کودکی را مرور می‌کنند که چه سبک‌بال و بی‌خیال بازی می‌کردند و نزد خوبرویان محبوب بودند. مطران عشق دوران کودکی را عشقی پاک و بی‌دغدغه بیان کرده است و معتقد است که چنین حالتی در دوران بزرگسالی وجود ندارد. بیسارانی بیشتر در حسرت دورانی است که در کنار معشوق لحظات خوشی را سپری نموده است. اما مطران در غم سپری شدن دوران جوانی است و آرزومند بازگشت روزگار بی‌اندوه آن است؛ اگرچه گاهی همچون بیسارانی از فراق یار اشک خون می‌ریزد و خاطرات بودن در کنار معشوق را یادآوری می‌کند.

## ۶- نتیجه گیری

خلیل مطران و ملامصطفی بیسارانی هر دو از پیشگامان و طلابه‌داران رمانتیسم در ادبیات عربی و کردی بوده‌اند. پژوهش حاضر، تقدم بیسارانی را نسبت به پدیدآوردگان آثار ادبی و فرهنگی مکتب رمانتیک در ادبیات سایر ملت‌ها نشان می‌دهد. بررسی تطبیقی حاضر نشان داد مؤلفه‌های رمانتیک نظیر عشق، طبیعت‌گرایی، خیال‌پردازی، حزن و غم غربت به شیوه‌ها و تصویرسازی‌های مختلفی به کار گرفته شده‌اند. عنصر عشق در شعر این دو شاعر، عشقی زمینی بوده و بیانگر احساسی پاک و عقیف است که از عمق درون هر دو شاعر نشأت گرفته و در هیچ زمانی هوس و پلیدی در آن راه نیافته است. شاعران در توصیف هرکدام از عنصر رمانتیک، عشق و عاطفه را با آن ممزوج ساخته و به گونه‌ای مسائل عاشقانه را در آن دخیل دانسته‌اند.

طبیعت‌گرایی در آثار دو شاعر جایگاه برجسته‌ای دارد و همچون شاعری ناتوال آن را در آغوش کشیده‌اند. خاستگاه و موطن دو شاعر که دارای طبیعت و چشم‌اندازهای زیبا و سحرانگیز است، در گرایش دو شاعر به سبک رمانتیک نقش دارد. آنها به عناصر طبیعت، جان داده و هر عنصر را همچون موجود زنده‌ای فرض کرده و با آنها به گفتگو پرداخته‌اند و گاه آن را نمادی برای بیان عقاید خود به کار گرفته‌اند. اشعار خلیل مطران و بیسارانی دارای اسلوب قصصی است و از وحدت عضوی برخوردارند. آنها در توصیفات خود از معشوق، طبیعت و حالات نفسانی‌اش به پیچیدگی‌های لفظی و صنایع بدیعی نپرداخته‌اند، بلکه از لغات و تعبیرات ساده و روان استفاده نموده‌اند؛ در عین اینکه مقصود خود را به طور کامل منتقل کرده‌اند.

از جمله وجوه افتراقی که در تطبیق اشعار رمانتیک این دو شاعر به چشم می‌خورد، این است که بیسارانی در بیان عواطف درونی و عاشقانه‌ی خود بسیار افراط ورزیده و عشق تا حدی او را از خود بی‌خود ساخته و عنان اختیار از کف او ستانده، که مذهب شیخ صنعان را در پیش می‌گیرد و بی‌پروا ایمان خود را باخته و تسلیم محض معشوق می‌گردد. اما خلیل مطران نسبت به بیسارانی بر درد هجران شکیباتر است و کمتر به شکوه و گلایه پرداخته است؛ زیرا او معتقد است که فاصله و جدایی نمی‌تواند مانع از عشق‌ورزی و نزدیکی دل‌ها گردد. سیکی از جلوه‌های رمانتیک که هر دو شاعر در اشعار خود منتقل نموده‌اند حزن و اندوه است. بیسارانی تنها یک انگیزه برای غم و اندوه خود دارد و آن جدایی و هجران یار است. ناکامی او در وصال به محبوب علت عمده‌ی اشعار حزن‌آمیز بیسارانی است. اما مطران از آنجا که دارای شعر مناسبات است، عوامل و انگیزه‌های مختلفی برای ابراز حزن و اندوه خود دارد؛ اگرچه دلیل اصلی او برای بیان اندوه، جدایی از معشوق و دوری از وطن است. او همچنین اشعاری در سوگ دوستان، تلخی جنگ، آوارگی افراد و بی‌وفایی یاران دارد.

## منابع

### فارسی:

رسول نژاد، عبدالله و پروین یوسفی. (۱۳۹۴). «بازتاب مضامین دینی و عرفانی در دیوان ماموستا بیسارانی»، همایش ملی کرد و فرهنگ ایرانی اسلامی، سنندج: دانشگاه کردستان.

روحانی، بابامردوخ. (۱۳۶۴). تاریخ مشاهیر کرد: عرفا، علماء، ادبا، شعرا، جلد اول. تهران: انتشارات سروش.

محمدپور، عادل. (۱۳۷۵). بررسی و تحلیل سبک‌شناسی اشعار بیسارانی در سطوح سه‌گانه زبانی، فکری، ادبی (زیباشناختی)، سنندج: نشر دانشگاه آزاد.

### کردی:

بیسارانی، موسته‌فا. (۱۳۷۵). دیوانی بیسارانی. کوکوردنه‌وه‌دی چه کیم مه‌لا سألج. سنه: بلاوکوردنه‌وه‌ی مه‌پهن.

--- (۱۳۹۴). دیوانی نه‌شعار. کوکوردنه‌وه‌ی عه‌بدوآللا چه‌بیبی. سنه: بلاوکوردنه‌وه‌ی کوردستان.

تاوه‌گۆزی، عه‌بدوهره‌حیم (مه‌وله‌وی کورد). (۱۳۷۵). دیوانی مه‌وله‌وی. کوکوردنه‌وه‌ی عه‌بدوآلکه‌ریم موده‌ریس. سنه: بلاوکوردنه‌وه‌ی کوردستان.

ره‌شید، نه‌حمه‌د خورشید (۱۹۸۹). ریبازی رۆمانتیک له‌ئه‌ده‌بی کوردیدا. به‌غداد: چاپخانه‌ی مه‌عاریف.

سه‌جادی، به‌ختیار. (۱۳۷۹). «بناغه رۆمانتیکیه‌کان له‌شیعری مه‌وله‌وی کورددا»، سروه، س. ۱۶، ژ. ۱۶۹، ل. ۳۰-۲۵.

--- (۱۳۹۵). «شپۆنازاسیی وێژه‌ی گۆرانی: تاییه‌تمه‌ندییه‌ سه‌ره‌کییه‌کان»، پژوهشنامه ادبیات کردی، س. ۲، ژ. ۲، ل. ۱۲۵-۱۴۷.

### عربی:

الحوای، ایلیا. (۱۹۸۱). خلیل مطران طلیعه‌ی الشعراء المحدثین، ج ۲، بیروت: دار الکتاب اللبنانی.

الفاخوری، حنا. (۱۳۸۷). تاریخ الأدب العربی، طهران: توس.

ایوبی، یاسین. (۱۹۸۴). مذاهب الأدب معالم و انعکاسات، بیروت: دارالعلم للملایین، الطبعه‌ی الثانیه‌ی.

شکیب انصاری، محمود. (۱۳۷۶). تطور الادب العربی، تاریخ و نصوص، اهواز: نشر جامعه‌ی شهید چمران.

عشقوتی، منیر. (۱۹۹۱). خلیل مطران شاعر القطرین، بیروت: دارالمشرق، الطبعه‌ی الأولى.

غنیمی هلال، محمد. (۱۹۹۸). الأدب المقارن، قاهره‌ی: دار نهضه‌ی مصر، الطبعه‌ی الثالثه‌ی.

--- (۱۹۸۱). الرومانتیکیه‌ی، قاهره‌ی: دار نهضه‌ی مصر، الطبعه‌ی الثانیه‌ی.

مطران، خلیل. (۱۹۴۹). دیوان خلیل مطران، المجلد الاول و الثانی و الثالث، بیروت: دار مارون عبود.

مندور، محمد. (۱۹۹۸). الأدب و مذاهبه، قاهره‌ی: دار نهضه‌ی مصر، الطبعه‌ی الثالثه‌ی.

موسی، خلیل. (١٩٩٩). *خلیل مطران شاعر العصر الحديث*، دار ابن کثیر، الطبعه الأولى.  
زکی بیک، محمدامین. (١٩٤٧). *مشاهیر الكرد و الكردستان فی العهد الاسلامی*، مصر: مطبعه السعادهی.  
نشاوی، نسیب. (١٩٨٤). *المدارس الأدبیة فی الشعر العربی المعاصر*، الجزائر: دیوان المطبوعات  
الجامعیة.